

فضولی از شاعران قرن دهم

دکتر برات زنجانی، استاد سابق دانشگاه تهران

چکیده

دیوان ملاً محمد بن سلیمان بغدادی در آنکارا چاپ شده است و اغلب کتابخانه‌های جدید الاحداث آن را ندارند و بدین سبب در ایران خواننده‌ی اندک داشته است ما در این مقاله سیری در دیوان فضولی می‌کنیم و نکات برجسته از آن را یادآوری می‌نماییم، او شاعر قرن دهم و شیعی مذهب است و ارادت خاصی به حضرت علی علیه السلام و خاندان نبوت دارد. فرط علاقه و شدت ارادت او را بظاهر علی اللّهی و از خرقه‌ی غالیه نشان می‌دهد تا نظر شما چه باشد؟

کلید واژه‌ها

غالیه، علی اللّهی، فرط ارادت، شیعی، نبوت.

مقدمه

ملاً محمّد بن سلیمان بغدادی از بزرگان شعرای قرن دهم هجری است. دیوان فارسی و ترکی و اشعاری به عربی دارد در قصیده و غزل و قطعه و ترکیب‌بند و مثنوی و رباعی و ساقینامه هنرنمایی کرده و خاقانی شروانی و امیر خسرو دهلوی و عبدالرحمن جامی را ستوده است:

زهر علمی دلم را بهره ده یا رب چو میدانی
 دل من پیر تعلیم است و من طفل سبق خوانش
 زکان طبع زپولادی برون آورد خاقانی
 سوی دریای هند ارسال کرد از سوی شروانش
 به استادی از آن پولاد خسرو ساخت مرآتی
 روان سوی خراسان کرد از دلهی و ملتانش
 جلایی داد آن را جامی آنگه جانب بغداد
 فرستاد از برای خادمان شاه مردانش
 (دیوان ص 31)

در سرودن این قصیده فضولی از خاقانی تقلید کرده است. قصیده خاقانی با مطلع ذیل آمده است:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش
 دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش
 (دیوان خاقانی، ص 290)

امیر خسرو دهلوی که فضولی از او بنام خسرو در ابیات بالا یاد کرده در همین وزن و قافیه قصیده‌ای دارد که او هم از خاقانی پیروی کرده است:

دلم طفل است و پیر عشق استاد زبان دانش
 سواد لوحه سبق و مسکنت کنج دبستانش
 (لغتنامه بنقل از امیر خسرو)

سبک خاقانی برای امیر خسرو و فضولی خوش‌آیند شده و هر دو از آن متأثر شده‌اند. در بیت سوم منظور از مرآة، آئینه‌ی اسکندری یکی از مثنوی‌های امیر خسرو دهلوی و منظور از دلهی، شهر دهلی و در بیت چهارم مراد از «جلایی داد آنرا جامی» هفت اورنگ سروده‌ی عبدالرحمن جامی است.

در حالی که جامی و امیر خسرو هر دو از پنج گنج نظامی پیروی کرده و آئینه اسکندری و هفت

و مصرع معروف وقت است که: «دلدار سفر کرده‌ی ما از سفر آید» که اغلب مردم شیعه آن را در وصف و تمنای ظهور حضرت مهدی (ع) می‌دانند، فضولی در وصف حضرت علی (ع) سروده و گفته است:

وقت است که شام غم هجران بسر آید در باغ امل نخل تمنّا بیرآید
 ماه غرض از مطلع اّمید بر آید در ظلمت شب مژده‌ی فیض سحر آید
 از برج وبال اختر طالع بدر آید در آرزوی وصل دعا کارگر آید
 دلدار سفر کرده‌ی ما از سفر آید

(دیوان، ص 603)

این ابیات نشان می‌دهد که فضولی به رجعت حضرت علی (ع) قائل بوده است حال ممکن است کسی ادّعا کند که این اشعار در مدح امام زمان (عج) سروده شده است. در جواب گوئیم این مسّبح (هفت پاره) در اصل ده قسمت است ما قسمت اوّل آن را آوردیم ناچار قسمت‌های دیگر را که صراحت دارد در مدح حضرت علی (ع) سروده شده در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان به مقصد و مقصود شاعر پی ببرند:

مسّبح دوم:

ای درد و بلا دوریت ارباب و فارا نزدیک شو و دور کن این درد و بلا را
 داریم تمنّای لقای تو خدا را بردار زرخ پرده و بنمای لقا را
 ای کرده فراموش در این واقعه ما را رحمی کن و مگذار دگر پیک صبارا
 کان بیخبر از تو به من بیخبر آید

مسّبح سوم:

عمری است که شوق رخ نیکوی تو داریم در جان حزین آرزوی روی تو داریم
 در دل شکن سلسله‌ی موی تو داریم در سینه هوای قدِ دلجوی تو داریم
 در سر هوس خاک سر کوی تو داریم پیوسته خیال خم ابروی تو داریم

مسبّع هشتم:

شاهها تو همانی که بر این صفحه‌ی ایام
 در اوّل حال از تو رقم شد خط اسلام
 پیش از تو ز اسلام نمی‌برد کسی نام
 حالا که جهان یافته با شرع تو آرام
 گر جمع پریشان سیه نام‌هی بدنام
 خواهند که این صبح به تزویر شود شام
 مپسند که تزویر چنین معتبر آید

مسبّع نهم:

با تیغِ دو سر قصد سر اهل خطا کن
 سر متصل از تن به‌سر تیغ جدا کن
 درد دل شوریده‌ی ما بین و دوا کن
 از لطف تو هر کام که داریم روا کن
 در کار عدو قاعده‌ی صبر رها کن
 در رهگذر شرع خود اندیشه‌ی ما کن
 مگذار که خاری به‌سر رهگذر آید

مسبّع دهم:

شاهها اثر دوستیت رونق دین است
 خوش آنکه در این دوستی از اهل یقین است
 هر کس که درت را ز غلامان کمین است
 در انجمن اهل وفا صدرنشین است
 مدّاحی تو کار فضولی حزین است
 حقا که چنین بوده و آغاز چنین است
 تا بلبل طعیش به فصاحت بسر آید
 (دیوان، ص 603 تا 607)

در مسبّع ششم:

بحری است که ارواح ائمه گهر اوست
 نخلی است که توفیق ولایت ثمر اوست

در مسبّع هفتم:

تشریف امامت به وجود تو مسلم
 ذات تو به مجموعه‌ی موجود مقدّم
 ای بنیه‌ی عالم به‌تولّای تو محکم
 تا هست ز عالم اثر بنیه‌ی عالم

متکلم صوفی روش

فضولی از متکلمان است و در دیوان فارسی برای اینکه سخن خود را به کرسی نشاند از آیات و اخبار و حدیث استفاده کرده است و شکی در متکلم بودن وی نیست اما به عرفان گرایشی قابل توجه دارد بهمین جهت به او صفت «صوفی روش» دادیم.

فضولی درباره‌ی عرفان خود گوید:

مدتی بهر یقین در پی کسب عرفان
چون گشودم به یقین دیده‌ی عرفان دیدم
عمر کردم تلف از غایت بی عرفانی
کاین متاعی است که دارد همه جا ارزانی
(ص 137)

گویی مفهوم این دو بیت از باباطاهر در ذهنش بوده است:

به صحرا بنگرم صحرا تو وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
به دریا بنگرم دریا تو وینم
نشان از قامت رعنا تو وینم
(دیوان بابا طاهر، ص 16)

و سروده‌ی سید احمد هاتف اصفهانی را تداعی می‌کند:

یاربی پرده از در و دیوار
کوروش قاعد و عصا طلبی
در تجلی است یا اولوالابصار
بهر این راه روشن و هموار؟!
(لغت نامه ذیل هاتف)

فضولی عبارت: «المجازُ قنطرةُ الحقیقة» را که در متون عرفانی به کرات یاد شده به نظم در آورده و گفته است:

ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد
که مرد را به حقیقت مجاز راهبر است
(دیوان، ص 125)

فضولی همانند عارفان بزرگ نظیر بایزید بسطامی و شیخ ابوالحسن خرقانی کعبه را در وجود

خود یافته و گفته است:

اگر نیت کعبه‌ی وصل داری
چه خیزد ز تشویش طی بوادی
چه بندی به عزم ره دور محمل
چه آید ز سودای قطع مراحل
قدم بر سر کام خود نه کز این ره
بجز یک قدم راه تا کعبه از تو
به گامی توانی رسیدن به منزل
تو در قطع این یک قدم راه کاهل

(دیوان، ص 35 و ص 36)

او سخن عارفانه و پر معنای خواجه عبدالله انصاری را که می‌فرماید: «خدایا همه تو و ما هیچ سخن این است بر خود میبچ» در لباس نظم آورده و معنا را به بهترین نحو ادا کرده است:

ای دل اگرت هوای این درگاه است
بگذر ز وجود خود که سدّ راه است

نفی خود و اثبات خدا باید کرد
این معنی لا اله الا الله است
(دیوان، ص 647)

«نگاه کنید به مناجات خواجه عبدالله انصاری چاپ کتابفروشی فروغی چاپ چهارم تهران 1361»
فضولی عرفان را چراغ معانی قرآن و راه خداشناسی می‌داند:

حمد بی حد احدی را که کمال کرمش
داد سرمایه‌ی توفیق خرد انسان را
داد سر رشته اقبال به دست خردش
کرد تعلیم به او قاعده‌ی ایمان را
تا به هنگام عمل فرق بد و نیک کند
لطف کرد و بفرستاد به او قرآن را
تا کند کام دل از معنی قرآن حاصل
کرد مصباح طریق عملش عرفان را

(دیوان، ص 616)

فضولی به آیات 19 و 13 در سوره‌های 13 و 39 قرآن کریم که می‌فرماید: «انما یتذکر اولوالالباب» نظر داشته و قرآن را «نصیحت نامه» هم نامیده است:

ز بهر آنکه هر کس فرق سازد نیک را از بد
نصحیت نامه‌ای آمد ز یزد نام فرقانش

(ص 24)

شاعر معنی و مفهوم دو بیت از مولوی را که رنگ عرفانی محض دارد:

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد
موسیئی با موسیئی در جنگ شد
گر به بی‌رنگی رسی کان داشتی
موسی و فرعون دارند آشتی
(شرح دیوان اسیری، ص 338)

به بهترین نحو بیان کرده و گفته است:

مجره به کشف رموز حقایق
ز بحث مسائل ز جمع رسائل
که گمراهی رهروان حقیقت
بود بی شک از اختلاف مسائل
تو هر مذهبی را که بر حق شناسی
نقیض تو گوید زهی دین باطل
(ص 33)

یک مورد از اختلاف عقیده‌ی فقها با عرفا

عرفا و فقها در یک نکته اختلاف نظر دارند با توجه بدان نکته فقیه را از عارف باز می‌توان شناخت.

فقها: معتقدند اگر کسی گناه کند و سپس توبه کند و توبه اش پذیرفته شود مانند کسی است که هرگز گناه نکرده است.

عرفا: معتقدند گناهکاری که توبه کرده و توبه اش هم پذیرفته شده از مجازات معاف است اما با کسی که گناه نکرده یکی نیست.

ماییم به عفو تو تولا کرده
وز طاعت و معصیت تیرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد، باشد
ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده
منسوب به ابوسعید ابی الخیر است:

ای نیک نکرده و بدیها کرده
وانگه بخلاص خود تمنا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود
ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

(معجزات سخن پارسی، ص 33)

و سعدی هم که از متکلمان صوفی مشرب است راه ابوسید ابی الخیر رفته و گفته است:
 و صد هزار عذر بخواهی گناه را مرشوی کرده را نبود زیب دختری
 (دیوان، ص 951)

و در بوستان گوید:

شکسته قدح گر بیندند چست نیورد خواهد بهای درست
 (بوستان باب نهم)

و فضولی گوید:

گر چه شک نیست در این قول که غفران آخر می کند رفع خطا و خلل عصیان را
 اول حال اگر میل معاصی نکند به از آنست که آخر طلبد غفران را
 (دیوان، ص 616)

نمونه‌های دیگر از بینش عرفانی فضولی

نکو اگر نگری هیچ خلقتی بد نیست تفاوت بد و نیکی که هست در نظر است
 به نسخه‌ی هنر هیچکس مکش خط عیب به عیب کش خط اگر مدعای تو هنر است
 به کار کوش که در کارخانه‌ی عالم بقدر حاصل هر کار مزد کارگر است
 (ص 124)

نیازمندی مستی که از سر عجز است به از نماز فقیهی که سر نهد به غرور
 (ص 162)

خدا گر در خور اعمال خواهد دید در مردم نخواهد دید چشم کس جمال حور و غلماش
 وگر هر کس که سهوی کرد محروم است از جنت نخواهد برد از جنت تمتع غیر رضوانش
 (ص 28)

نه از بهر خدا تعمیر مسجد می کند زاهد برای خود فروشیهاست این تزیین دکانش
 مگو تسبیح گردان است انگشت ریایشه پی دنیا خریدن می شمارد نقد ایمانش
 اگر پیوسته پُر باشد ز می پیمانه‌ی رندی ز شیخی به که با معبود خود سست است پیمانش

(ص 19)

به هر علمی که داری اعترافی کن به نادانی که دانا چون شود مغرور می خوانند نادانش

(ص 18)

فضولی و تصویرسازی

منوچهری دامغانی قصیده‌ی ای در لغز شمع ساخته و به مدح ابوالقاسم حسن عنصری گریز
 جسته است و قصیده‌ی او در ادبیات فارسی بسیار مشهور است و کسی نتوانسته با او هم عنانی کند.
 ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به تن

(دیوان منوچهری، ص 70)

فضولی از آن قصیده متأثر شده و در وصف ناقه قصیده‌ی ای ساخته و به مدح حضرت امام حسن
 (ع) پیشوای دوم شیعه گریز زده است. فضولی برای رسانیدن پیغام به حضرت امام حسن (ع) و
 سایر مقیمان بقیع ناقه را پیک ساخته است. عجیب است هر دو قصیده در تعریف «حسن» است.
 1- ابوالقاسم حسن عنصری 2- امام حسن علیه السلام دومین پیشوای شیعیان جهان.

عنصری شاعر و انسان معمولی است اما امام حسن علیه السلام فرمان امامت دارد. به قول
 معروف: «از این حسن تا آن حسن صد گز رسن» واجر و پاداش فضولی بیش از منوچهری
 دامغانی است. ما قسمتی از این قصیده را برای تیمن و تبرک می آوریم:

خیز ای ناقه دوران روش گردون تن که چو بدرت کف پا هست هلالت گردن
 ای چو دوران روش لیک نه بیرحم چو او هر که را دید غریب است رسانده به وطن
 تویی آن بادیه پیمای بیابان پرورد که ز تو هست بیابان همه دم رشک چمن

خارها را همه رفته شکفانیده سمن
 بود کف آنکه چو سیماب فشانندی ز دهن
 دادی از دُرَج به او درّ ثمین بهر ثمن
 که قدم بر قدم صالحی و ویسِ قرن
 زبیدت همچو خور از شعشعی نور رسن
 دادخواهی مگر از جور سپهر پرفن
 دارد از دست تو زنگ تو دمامد شیون
 جرس آن دم که ز تحریک تو آید بهسخن
 مگر آن دل که بود چون جرس از آهن
 هست در سینه چو عشاق ترا داغ کهن
 خوشتر از رایحه‌ی نافه‌ی آهوی ختن
 منتظم گاه بهسلکی شده چون دُرّ عدن
 گاه پا بسته‌ی یک رشته شده چون سوزن
 گاه بار همه گاه از همه باری دامن
 همه آواره چو از لطف تو دارد مسکن
 من هم آواره‌ام از نازمکش سر از من
 می بری قافله ای باز ز بابل به یمن
 تا کشی رخت به بطحا بهطریق ایمن
 قدم بسته دلی سوخته چون شمع لگن
 که ترا داده قضا و قدرت آنجا رفتن
 بگذاری چو فرایض نگذاری چو سنن
 ز من خسته نهی روی بهدرگاه حسن

هر کجا بوده دمی جای تو دندان و لبت
 حیرتی داده مرا دست که در خوردن خار
 پاگرفتی ز زمین خار و برای حَلّت
 از تو آید که کنی رهبری اهل طریق
 سزد از اطلس زربفت خورت جل چون کوه
 چند آبی به سر زانو و فریاد زنی
 نیستی ظالم و این طرفه که چون مظلومان
 در جواب خیر راه به آهنگ حُدی
 ز ره شوق دلی نیست که از جا نرود
 نوری لیک ز بار غم چرخ کج رو
 بوی موی تو چنین چین شده همچون نافه
 گاه فرد آمده چون جوهر فرد خردی
 گاه سر تافته از چرخ بسان رشته
 می کشی از ره غمخواری و بی پروایی
 همه افتاده چو برداشته‌ی تست از خاک
 من هم افتاده‌ام از لطف سوی من بخرام
 دی شنیدم که از آهنگ حجازی به عراق
 تا شوی زایر یثرب بهزمان اسعد
 من چو در قید معاش و غم آنجا زارم
 چون نهی بار در آن ملک بهشکرانه‌ی آن
 چشم دارم که پیام من دل سوخته را
 گویی اندوه دل من به مقیمان بقیع

آن ولیعهد علی کز ره احسان نطقش شهید داده عوض ز هر جفای دشمن
(ص 186)

نگارنده را عقیده بر این است که فضولی عمق معانی این قصیده را با توجه به آیهی 18 از
سوره 88 قرآن کریم به دست آورده و به رشته‌ی نظم کشیده است آنجا که می‌فرماید: «أَفَلَا
يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ»

نظامی گنجوی را نخستین سراینده ساقی نامه دانسته‌اند بعد از نظامی دیگران هم ساقی نامه
ساخته‌اند فضولی نیز ساقی نامه دارد برای نمونه چند بیت از ساقی نامه‌ی او ذکر می‌گردد:

ز ساقی به ارشاد پیر مغان چو جامی گرفتم من ناتوان
از آن جان دل نشأت شوق یافت فرح بر فرح ذوق بر ذوق یافت
در معرفت بر دلم باز شد دل خالیم مخزن راز شد
عفاک الله ای ساقی تیز هوش که کردی نظر بر من درد نوش
به می‌بند بگشادیم از زبان که ظاهر کنم بر تو راز نهان
کنون غافل از می‌مشموی بده لبالب بدار و پیایی بده
به‌سیع المثنائی که تا هفت جام پیایی بده جام و پر کن تمام
(ص 1677)

نمونه ای از طنز:

دهر را طعنه زنی گفت: زن عشوه‌گری است تند شد دهر که بر من به زنی طعنه مزن
آنکه مرد است به من دست تعرض نرساند بکر را چون نرسد مرد چرا باشد زن
(189)

دو رباعی از فضولی برگزیده‌ام:

فریاد ز دست فلک سفله نواز شه زاده به‌ذلت و گدازاده بناز

منابع و مأخذ:

- 1- اسیری لاهیجی، دیوان، به تصحیح برات زنجانی، چاپ مک گیل، تهران، 1375 ش.
- 2- انصاری، خواجه عبدالله، مناجات‌نامه، به کوشش کتابفروشی فروغی، چاپ چهارم، تهران، 1361 ش.
- 3- باباطاهر دیوان، به کوشش سازمان چاپ و انتشارات اقبال، تهران، 1361 ش.
- 4- خاقانی شروانی، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجادی، چاپ چهارم، کتابفروشی زوار، تهران، 1373 ش.
- 5- دهخدا، لغت‌نامه (ذیل هاتف)
- 6- سعدی، بوستان، باب نهم، چاپ یونسکو، تهران، 1363 ش.
- 7- غیاث‌الدین بن هماد الدین حسینی، تاریخ حبیب‌السیر، به کوشش دبیر سیاقی، ج اول، چاپ سوم، کتابفروشی خیام، تهران، 1362 ش.
- 8- فضولی، دیوان، به کوشش حبیبه مازی اوغلی، چاپ آنکارا، 1962 م.
- 9- معجزات سخن پارسی، به کوشش حسین وصال، تهران، بی تا.
- 10- منوچهری، دیوان، به کوشش دبیر سیاقی، چاپ دوم، کتابفروشی زوار، تهران، 1338.